قیودی که با حرف اضافه بکار میروند

فرشیدورد، خسرو

امروز معدودی از قیود فارسی هم با حرف اضافه و هم بی‏حرف اضافه بکار میروند مانند ناچار و بناچار و ناگاه و بناگاه.مثال:«من ناچار بفرودگاه میروم»،«هوشنگ‏ بناچار رهسپار فرنگ شد».این موارد استعمال در قدیم بیشتر بوده است ولی بتدریج رو بکاهش‏ نهاده تا جائی که امروز منحصر به چند مورد معین گردیده است.در قدیم«از»نیز بر سر قیود در میآمده است در حالیکه امروز تنها«به»در این مورد بکار میرود.اینک شواهد اینگونه‏ قیود از آثار گذشته:

یکباره و بیکباره:

مثال برای یکباره:

دل زال یکباره دیوانه گشت‏ خرد دور شد عشق فرزانه گشت

(شاهنامه ج 1 ص 152 س 418 چاپ بروخیم)

پس این زر و این گوهران یار کن‏ در این گنج یکباره انبار کن

(گرشابسنامه ص 14 س 31 تصحیح یغمائی)

مثال برای بیکباره:

و لیکن چون تو بی‏آزرم گشتی‏ بیکباره خرد را در نوشتی

(ویس و رامین ص 28 تصحیح مجتبی مینوی)

ناگهان و از ناگهان

مثال برای ناگهان:

که گوئی کوه چون البرز بفتاد نگون شد ناگهان و بر من افتاد

(ویس و رامین ص 125 س 23 تصحیح مجتبی مینوی)

مثال برای ناگهان:

بگرداب ژرف اندر از ناگهان‏ فتادی و آیت گذشت از دهان

(گرشاسبنامه ص 97 س 2 تصحیح یغمائی)

چو ماری که زرین دهد خایه بهر پس از ناگهان باز بکشد بزهر

(گرشاسبنامه ص 476 س 98)

برآساید از ما زمانی جهان‏ نباید که مرگ آید از ناگهان

(شاهنامه ج 3 ص 568 س 831 چاپ بروخیم)

ناگه،بناگه و از ناگه.

مثال برای بناگه:

بکردار نخجیر باید شدن‏ سپه را بناگه بر ایشان زدن

(فردوسی بنقل از لغتنامه)

روزئی خواهم بناگه بی‏تعب‏ که ندارم من ز کوشش جز طلب

(مثنوی دفتر 3 ص 452 س 1481)

مثال برای ناگه و ز ناگه:

ز ناگه بار پیری بر من افتاد چو بر خفته فتد ناگه کرنجو

(فرالاوی بنقل از لغت فرس اسدی ص 167 س 12 تصحیح محمد بیرسیاقی)

ز ناگه دو لشکر بهم بازخورد برآمد همانگاه گرد نبرد

(فردوسی بنقل از لغتنامه)

ز ناگه خروشی برآمد بابر شد آن بزم بر سان کام هژبر

(گرشاسبنامه ص 347 س 67 تصحیح یغمائی)

ز ناگه بربره تیری گشاده‏ بره خسته ز تیرش اوفتاده

(ویس و رامین ص 81 تصحیح مجتبی مینوی)

نگه کن تا چه نیکو ساخت دستان‏ ز ناگه رفت پنهان در شبستان

(ویس و رامین ص 327)

تو گفتی حور بی‏فرمان رضوان‏ ز ناگه از بهشت آمد نگهبان

(ویس و رامین ص 451)

ناگاه،بناگاه از ناگاه

مثال برای ناگاه:

بیابانی آمدش ناگاه پیش‏ ز تابیدن مهر پهناش بیش

(گرشاسبنامه ص 231 س 12 تصحیح یغمائی)

مثال برای بناگاه:

بگویم بدین نیکدل شیرمرد ز رستم برآرد بناگاه گرد

(فردوسی بنقل از لغتنامه دهخدا)

بدین کوری اندر نترسی که جانت‏ بناگاه از این بند بیرون جهد

(دیوان ناصر خسرو ص 113 س 8 تصحیح سید نصر اللّه تقوی)

مثال برای از ناگاه و ز ناگاه:

چه لطف بود که تشریف دادی از ناگاه‏ که یادت از من رنجور ناتوان آمد

(کمال اسمعیل بنقل از لغتنامه دهخدا)

ز ناگاه برخاست گرد سپاه‏ که تاریک شد چشم خورشید و ماه

(فردوسی بنقل از لغتنامه دهخدا)

ز ناگاه بیکا و گرد دلیر درآمد یکی تند شولک بزیر

(گرشاسبنامه ص 9 س 112 تصحیح یغمائی)

ز ناگاه دیدند مرغی شگفت‏ که از شخ آن‏که نوا برگرفت

(گرشاسبنامه ص 160 س 33)

همی‏گفتی که شاه آمد ز ناگاه‏ چو شیر تند جسته از کمین‏گاه

(ویس و رامین ص 187 تصحیح مجتبی مینوی)

«از ناگاه»بیشتر اختصاص به آثار مربوط به قرن سوم تا پنجم دارد ولی این ترکیب‏ قرون بعد در سمک عیار و دارا بنامه(قرن نهم)هم بنظر نگارنده رسیده است:

در آن حالت از ناگاه هلال عیار آراسته از دربارگاه درآمد.(دارابنامه ج 2 ص 229 س 19 تصحیح دکتر ذبیح اللّه صفا)

از ناگاه فیروزشاه حستنی کرد و در آن کشتی حست.(همان کتاب ص 72 ج 1 س 11)

از ناگاه بحکم اله ابری سیاه بر گوشه افق پیدا شد.(همان کتاب ص 72 س 20)

از ناگاه گاهی با«یک»و بصورت«از یک ناگاه»بکار رفته است:

که از یک ناگاه ایرانیان چون قضای مبرم از قفای ایشان درآمدند.(دارابنامه‏ ج 1 ص 797)

شاه‏زاده در عیش و عشرت که از یک ناگاه گردی و غباری و تاریکی در هوا پدید آمد.(همان کتاب ص 210)

یکدفعه و بیک دفعه

مثال برای«بیک دفعه»:«ای وای بر جان ما که جمله بیک دفعه بهلاک خواهیم‏ آمدن»(همان کتاب ص 73)

مثال برای«یک دفعه»:«ما داشتیم بازی میکردیم که هوشنگ یک دفعه‏ وارد خانه شد»

ناچار و بناچار

مثال برای بناچار:

بخون سرخ شد ریش و موی سپید بناچار گشت از جهان ناامید

(فردوسی)

ز کیهان مر ترا خواهد بناچار از یراکش تو بردی دل بآزار

(ویس و رامین ص 115 س 131 تصحیح مجتبی مینوی)

قباگر حریر است و گر پرنیان‏ بناچار حشوش بود در میان

(بوستان ص 151 س 8 تصحیح مصفا)

مثال برای ناچار:

ترا با وی بباید خفت ناچار بر آیینی که خسبد یار با یار

(ویس و رامین ص 223 س 186 تصحیح مجتبی مینوی)

مفاجا و بمفاجا(بمعنی ناگهان).

مثال برای مفاجا:

اندهم از آنست که یکروز مفاجا آسیبی از این دل بفتد بر جگر آید

(فرخی بنقل از لغت فرس ص 9 س 15 تصحیح محمد دبیر سیاقی)

و چون تجویف دل که هنگام ترسی عظیم از خون خالی شود و مردم بدان سبب مفاجا بمیرد.(ذخیره خوارزمشاهی).مثال برای بمفاجاة:

ببعضی از تنزهات خویش رفته و کنیزکی از جمله سرای با خویش برده و در حالت‏ مباشرت او بمفاجاة فروشد.(ترجمه یمینی ص 77 نسخه مرحوم دهخدا)

دو سال پادشاهی کرد در جمادی الاخر تسع و تسعین بمفاجاة فروشد.

(ترجمه یمینی ص 286.نسخهء مرحوم دهخدا)

یکبار و بیکبار.

مثال برای یکبار:

و نمیدانم چه در پیمانه کردند که یکبار دامان سامان از کف بداد.

(منشآت قائمقام ص 303 س 9 تصحیح جهانگیر قائمقامی)

مثال برای یکبار:

و این علمهاء پیشینگانرا خاصیت آنست که آموزندهء وی باول کار نداند که فایده‏ چیست اندر آنچه همی‏آموزد پس بآخر بیکبار نداند.(رساله منطق ابن سینا ص 10 س 7 و 8 تصحیح دکتر محمد معین)

و اکنون که چشم بد روزگار نگذاشت بیکبار ترک عادت و سلب ارادت کردن خیلی‏ دشوار است.(منشآُّ قائمقا ص 34 س 11)

و گر بودنی باز گوئیم راست‏ شود جان بیکبار و جان بی‏بها است

(شاهنامه ج 1 ص 39 س 84 چاپ بروخیم)

عمدا،بعمدا،از عمد.

مثال برای عمدا:

چو آن عود الصلیب اندر بر طفل‏ صلیب آویزم اندر خلق عمدا

(خاقانی ص 22 تصحیح عبد الرسولی)

مثال برای بعمدا:

و گرچه شاعری باشد نه دانا بسی احسنت وزه گوید بعمدا

(ویس و رامین ص 5،س 33)

گونام مازیاد بعمدا چه میبری‏ خود آید آنکه یاد نیاری ز نام ما

(حافظ ص 9 س 11 تصحیح قزوینی)

مثال برای از عمدا:

دولت مسعود خواجه گاه‏گاهی سر کشید تا نگوئی خواجه فرخنده از عمدا کند

(منوچهری ص 25 س 347 تصحیح دبیر سیاقی)

ناگاهان،بناگاهان،ز ناگاهان

مثال برای ناگاهان:

بگشادش در باکبر شهنشاهان‏ گفت بسم اللّه و اندر شد ناگاهان

(منوچهری)

چند ناگاهان بچاه اندر فتاد آنکه او مردیگران را چاه کند

(دیوان ناصر خسرو ص 122 س 21 تصحیح تقوی)

بسحرگاهان ناگاهان آواز کلنک‏ راست چون غیو کشد صغدر بر کردوس

(منوچهری)

مثال برای بناگاهان:

ور زانکه بغردی بناگاهان‏ پیرامن او هزبر یا ببری

(منوچهری ص 110 س 145 تصحیح دبیرسیاقی)

مثال برای ز ناگاهان:

چنان مردی که باشد خوار و درویش‏ ز ناگاهان یکی گنج آیدش پیش

(ویس و رامین ص 97 تصحیح محبتی مینوی)

یکره و بیکره

یکره زره دجله منزل بمداین کن‏ وز دیده دوم رجله بر خاک مداین ران

(خاقانی)

بیکره:

بیکره بر انبوه لشکر زدند سپه با طلایه بهم بر زدند

(گرشاسبنامه ص 187 تصحیح یغمائی)

دو لشکر بیکره بهم بر زدند گهی گرز کین گاه خنجر زدند

(گرشاسبنامه ص 295 س 53)

بیکره فزون از هزاران سوار سنان کرده بد در کمرش استوار

(گرشاسبنامه ص 109 س 57)